

عنکبوت

نوشته
سعیده اسلامی

ناکداستان

در قلبی وسرد، باز و صفحه‌ای ربلی، بیرون کشیده شد. پاهای کبود زنی از زیر کاور معلوم بود. روی مشخصات کنار آن نوشته شده بود: سکینه کیهان زاده، ۵۰ ساله، علت مرگ: خفگی. او هفتمین زنی بود که در آن سال به همین شکل کشته شده و وقایع بعدی نشان داد که آخرین شان هم نیست. در اسفند ۱۳۷۹ جنازه دوزن در محله‌های فقیرنشین مشهد پیدا شد که هر دو باروسری خفه و جنازه‌هایشان درون جادر پیچیده شده بودند. تا زمان کشف جسد سکینه، افسانه کریم پور زنی ۳۰ ساله که دختری ۹ ساله نیز داشت، ناپدید شده بود و زنی به نام لیلا آشفته در تابستان همان سال خفه، در زیر بوته زارهای گوجه فرنگی در حوالی جاده خین عرب مشهد پیدا شده بود. چند روز بعد از پیدا شدن لیلا در محله سجاد شهر مشهد، جسد زنی به نام فریبار حیم پور در یک گونی زرد رنگ کشف شد. او هم خفه شده بود. پس از آن وقفه‌ای چند ماهه در پیدا شدن جسد زنانی که باروسری خفه شده بودند، افتاد. ولی در دی ماه همان سال کمی بالاتر از شرکت ایران خودرو مشهد، چادری مشککی که جسد زنی در آن پیچیده شده بود، کشف شد. این زن معصومه نام داشت.

یک ماه بعد باز هم در روی ایران خودرو، جسد زنی پیچیده در جادر کشف شد. نام این زن، سارا رحمانی ۲۷ ساله بود و فقط چند روز بعد، جسد زنی ۴۵ ساله به نام اعظم عبیدی، در حالی که خفه شده بود در حوالی جاده خین عرب کشف شد. سه روز بعد از پیدا شدن جسد سکینه در اسفند ۷۹ هم جسد زن دیگری به نام خدیجه کامل قصری که باروسری خفه شده بود، در روستای دوست آباد حوالی مشهد پیدا شد. در این زمان هنوز پیدا شدن جسد این زنان به مطبوعات ایران به عنوان قتل‌های سریالی راه پیدا نکرده و اگر خبری از آنان منتشر شد به عنوان قتل زنی در مشهد یا مناطق حاشیه‌ای بود.

فروردین ماه ۱۳۸۰ در روزنامه نوروز بودم که اولین بار با اطلاعات این قتل‌ها مواجه شدم. اخبار این زنان که بیشترشان در روزنامه‌های محلی منتشر شده بودند، کنار هم معنای مخوف‌تری می‌دادند، هر چند که مسئولان استانی و انتظامی ارتباط بین این قتل‌ها را منکر می‌شدند. این اتفاقات در سال پایانی دوره اول دولت اصلاحات روی داده بود. در دورانی که دو سال پیش از آن ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای برملا شده بود. برای همین افشای یک قتل سریالی دیگر برای آن زمان شاید از تحمل عمومی و سیاسی خارج بود. تلاش برای برقراری ارتباط با مسئولان استانی و انتظامی آغاز شد اما نتیجه چندان امیدوارکننده نبود. در اطلاع‌رسانی‌های بعدی وقتی دیگر توجه همگان به این قتل‌ها جلب شده بود، گفتند این زنان، زنان خیابانی بودند. به نظرشان می‌رسید اگر این زنان را خیابانی معرفی کنند شاید از حساسیت مردم کاسته شود. اما چنین نشد. در فروردین ۸۰ چهار جنازه دیگر پیدا شد که در فاصله ۱۲ تا ۲۴ فروردین به قتل رسیده بودند. نحوه قتل هر چهار زن یکی بود. همان ماه وقتی همه در لاک پنهان کاری و عدم اطلاع‌رسانی فرورفته بودند، استاندار خراسان را در حاشیه برنامه‌ای خبری

در تهران دیدم. با واسطه دوستان سیاسی اطلاعاتی در اختیارم گذاشت که برای دانستن خودم مفید بود ولی اجازه انتشار نداشتم. یکی از مهم‌ترین اطلاعاتی که یافتم این بود که برخلاف تصور و اعلام عمومی همه این زنان، روسپی نبودند بلکه در میان شان کارگرانی بودند که عصر هنگام بازگشتن از محل کار رفته و سپس کشته شده بودند. این چیزی بود که خیلی بعد از آن بالاخره فاش شد. اما زمانی که سعید حنایی به عنوان قاتل این زنان دستگیر شد، اطلاعات به بیرون درز کرد.

از همان فروردین ۸۰ با پیدا شدن هر جنازه گزارش مفصلی درباره این واقعه در روزنامه نوروز و هفته‌نامه تماشاگران می‌نوشتیم. بحران‌های دوسه سال قبل آرام آرام داشتند به رنگ اجتماعی درمی‌آمدند. اگر تا پیش از آن هر ۹ روز یک بحران سیاسی وجود داشت، حالا حوزه اجتماعی هم در آن دخیل شده بود. وقتی تعداد گزارش‌های منتشر شده زیاد شد، از مجله‌ها هم تماس گرفته می‌شد برای نوشتن گزارش در همین رابطه. از مجله زنان گرفته تا گزارش فیلم. برای نوشتن گزارش مجله «گزارش فیلم» ماجرای زنان مشهد را با فیلم سکوت بره‌ها گره زدم. کلاریس استرلینگ مأموراف‌بی‌آی در مأموریت خود جنازه کشف می‌کرد و اینجا هر روز خبری از کشف جسدی منتشر می‌شد. گزارش مجله زنان بایتیر «یک روسری، دو گره و ۱۲ جسد» منتشر شد. در زمان انتشار آن گزارش‌ها تعداد کشته‌های قتل سریالی ۱۲ نفر بود و هیچ کس نمی‌دانست چهار جسد دیگر به جمع جنازه‌های قبلی اضافه می‌شود.

اردیبهشت و خرداد سال ۸۰ بدون قتل زنان مشهدی سپری شد

ولی در تیر آن سال سه زن دیگر در مشهد به قتل رسیدند. تا آن زمان عکس‌های جنازه‌ها هم به دستم رسیده بود. عکس جنازه‌ها در موقعیتی که پیدا شدند، عکس انتقال شان به سردخانه و عکس‌های پزشکی قانونی. برای هر گزارش عکس‌ها دوباره بیرون کشیده می‌شدند، نام‌ها مدام در سرم می‌چرخیدند: افسانه کریم پور ۳۰ ساله، لیلا آشفته، فریبار حیم پور که جسدش درون یک گونی زرد رنگ پیدا شده بود، معصومه، سارا رحمانی، اعظم عبیدی ۴۵ ساله، سکینه کیهان زاده، خدیجه کامل قصری، طویا جشن آبادی و...؛ حالا همه این زنان، آدم‌های آشنای زندگی کاری من شده بودند. رابط‌های خبری‌ام در مشهد به محض پیدا شدن جنازه دیگری تماس می‌گرفتند و خبر می‌دادند.

نیمه‌های شب بود. سکوت شبانه همه جا را پر کرده بود و مانند فیلم‌های فارسی صدای تسمه کولر تنها صدای محیط بود. در حال نوشتن گزارشی در همین رابطه برای یکی از نشریات بودم. عکس جنازه‌ها در اطرافم پخش بود و داشتم به ترتیب درباره هر کدام می‌نوشتیم. کاری که تا آن زمان نزدیک به ۲۰ بار بود که انجام داده بودم. ناگهان انگار سکوت و سیاهی سنگینی کرد. سرم را بلند کردم و دیدم میان ده‌ها عکس جنازه نشسته‌ام. ترس‌هوار شد روی وجودم. واقعاً ترسیدم. تمام آن چهره‌ها که تا آن زمان برابیم صورت‌های آشنایی شده بودند که حتی یادم رفته بود جنازه هستند، ناگهان غریبه شدند. برگشتند به ماهیت اصلی‌شان. جسد قربانیانی که با یک روسری خفه شده و جنازه‌شان یادرون چادر یا موکت در جوی آب و کانال پیچیده و رها شده بودند. یک نفس عمیق کشیدم و نوشتن را ادامه دادم. اما دیگر کلمات در ذهنم جفت و جور نمی‌شد. دیدم نوشتن با آن شرایط امکان ندارد. عکس‌ها را که در آن لحظه حتی دیگر نمی‌توانستم براحتی لمس کنم، جمع کردم و گذاشتم درون کیف مدارکم.

آماده خواب شدم. چند دقیقه گذشت، دیدم با وجود آن کیف و عکس‌های درون آن نمی‌توانم بخوابم. کیف را سوت زنان گذاشتم پشت در اتاق و برگشتم به تخت. حالا این احساس را داشتم که جنازه همه آن زنان پشت در هستند. قلمب تند می‌زد. دچار کابوس شده بودم. مدام به خودم نهیب می‌زدم که این چه دیوانه بازی است. خجالت بکش. ولی نمی‌کشیدم و فقط هر لحظه ترسم بیشتر می‌شد. تصمیمم را گرفتم، بالش را برداشته به طبقه پایین رفتم و آرام خزیدم کنار مادرم. از خواب پرید و با هول و تکان گفت: چی شده؟ گفتم دلم برای تنگ شده و جواب شنیدم دیوانه. اما می‌ارزید.

قتل‌های سریالی زنان مشهد با پیدا شدن جسد زهر اصد خسروی ۳۳ ساله در ۱۶ مرداد ۸۰، پایان یافت. چون مژگان آخرین کسی که رفته شده بود، از دست قاتل عنکبوتی فرار کرد و همین باعث دستگیری سعید حنایی شد. کسی که هیچ‌گاه باور نکردم او همه این قتل‌ها را به تنهایی انجام داده باشد. ■